موضوعات سور جزء ۳۰، غالباً معاد است اما این به معنای تکرار یک محتوا نیست. بلکه به دنبال اثبات جزاست برای عالم از منظرهای مختلف، گاهی هم در پاسخ به شبهه هایی است که میتواند پیش بیاید.

سوره طارق، ناظر به یک شبهه است اگرچه به دنبال اثبات معاد است برای عالم.

همین شدت اهتمام سوره های قرآن به معاد و معادباوری، نشان دهنده ی اهمیت این مسئله است و اهمیت معادترسی و دوزخ ترسی. هرگاه معادترسی در جامعه ای تضعیف شود و یا از جایگاه خود خارج شود، این جامعه نصف مسیر بندگی را نمیتواند پیش برود.

وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ(1)

وَ مَا أَدْرَئكَ مَا الطَّارِقُ(2)

النَّجْمُ الثَّاقِبُ(3)

إِن كلُ‏ُّ نَفْسٍ لمََّّا عَلَيهَْا حَافِظٌ(4)

فَلْيَنظُرِ الْانسَانُ مِمَّ خُلِقَ(5)

خُلِقَ مِن مَّاءٍ دَافِقٍ(6)

يخَْرُجُ مِن بَينْ‏ِ الصُّلْبِ وَ الترََّائبِ(7)

إِنَّهُ عَلىَ‏ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ(8)

يَوْمَ تُبْلىَ السَّرَائرُ(9)

فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ(10)

وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ(11)

وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ(12)

إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ(13)

وَ مَا هُوَ بِالهَْزْلِ(14)

إِنهَُّمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا(15)

وَ أَكِيدُ كَيْدًا(16)

فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدَا(17)

سوره ی طارق، دو سیاق دارد:

* 1-10
* 11-17

و السماء و الطارق

 النجم الثاقب ان کلّ نفس لما علیها حافظ

و ما ادراک ماالطارق

طارق یعنی پیماینده ی طریق. راه پیما. طارق اللیل، یعنی کسی که در شب حرکت میکند.

شما چه می دانید آن راه رونده چیه. آن ستاره ی نفوذکننده. پس، این طارق همان ستاره ی نفوذکننده است که مسیر حرکتش در آسمان است.

نفس چیست در اینجا؟

یک شبهه ای در مورد معاد داریم: این جسمی که پوسید را خدا آیا میتواند زنده کند دوباره؟ که خداوند این شبهه را در جاهای مختلف قرآن جواب داده است.

شبهه ی دیگر: بر فرض که خداوند توان زنده کردن جسم برای بار دوم را داشته باشد؛ نفس انسان چه میشود؟ نفس ثابتی انسان دارد علاوه بر کالبدی که دائم در حال خلق و حدوث مجدد است. بر فرض خدا، جسم را زنده کرد؛ این نفس را که سرمنشاء همه ی افکار و رفتار و عقاید و برنامه های من است را چه میکند؟ اصلا کجا رفت؟

خدا، با قسم آغاز میکند، در قبال سوالی که می پرسه نفس کجاست. خدا میخواد بگه شک نکن که هر نفسی، حافظی دارد.

سوگند به آسمان، و آن راه رونده ی در آسمان. که آن راه رونده، آن ستاره ی نفوذکننده باشد.

حالا شما سوال داری نسبت به این نفس ها که می پرسی نفس های آدم ها چه شد، از این بزرگتر را بذار من کمکت کنم! این آسمان به این عظمت را چه سیستمی بالای سرت محافظت میکند؟ چه سیستم باعث عدم خلل و نقص در آن شده؟ چگونه آسمان ویژگی های خود را از دست نداده وقتی همه ی اجزاء آن ماده است؟ چطور اینقدر دقیق قابل محاسبه است که کی غروب کند و کی طلوع و... ؟

میگوید: سوگند به آسمان و آن راه رونده ی در آسمان، آن ستاره ی نفوذ کننده

نقش این ستاره ی نفوذکننده در آسمان چیست؟ در آیات ابتدایی سوره ی صافات توضیح داده است.

خدایی که آسمان را با طارقِ آن حفظ میکند، قطعا قدرت حفظ نفس انسانها را هم دارد.

نفسی نیست مگر آنکه بر آن حافظی گذاشته شده است.

جمع بندی:

سیاق اول تا اینجا، با استشهاد به حضور نجم ثاقب در آسمان و این سیستم حفظ، خبر میدهد که هر نفسی هم حافظی دارد.

جلسه جدید

قسم های ابتدایی سوره را شرحی مطرح کردیم و وجه تناسب و احتجاج را هم مطرح کردیم.

قسم در آیه اول، دوتاست: سوگند به آسمان/سوگند به راه رونده

که از ادامه، راه رونده را به عنوان یک ستاره ی نفوذکننده شرح میدهد. بنابراین این آسمان، طریق این راه رونده س.

بعد به ویژگی های نجم ثاقب دقت کردیم و براساس دیگر آیات، دیدیم وظیفه ش، مقابله با نفوذ شیاطین است در سیستم حفاظتی و امنیتی آسمان. حالا این مقابله از چه جهت است؟ دخالت تکوینی یا تشریعی؟ بحثی نمیشود اینجا.

آنچه که این آیات به عنوان شاهد و سوگند استفاده می کند، همین وظیفه ی محافظت از آسمان است. اینکه به هر طریق، خدا با یک طارقی در این آسمان، او را از آفات حفظ می کند. نیازی هم به دیدن چگونگی این جنگ ندارد؛ همینکه اهل زمین می بینند آسمان بالای سرشان با این همه بزرگی و یکپارچگی، منظم و برقرار است و نظامش از هیچ چهارچوبی تخطی نمیکند، دال بر همین مطلب است.

از این مطلب، استشهاد میکند که ان کل نفس لما علیها حافظ. خدایی که بر آسمانی با این عظمت سیستم حفاظتی گذاشته، شک نکنید که بر نفس هم حافظی گذاشته. این، در پاسخ به شبهه ی سرانجام نفس بود (و نه جسم) چون این نفس، سرمنشاء همه ی علایق و رفتار و کردار اوست. پس شبهه این است: نفس ثابتی که تعیین کننده ی هویت انسان است، کجا میرود؟

استشهاد را در بعد دیگری، ادامه ی آیات پیش می برد:

سوال جدی ای که پیش می آید: خب، نفس حفظ میشود؛ اما در چه کالبدی باز میگردد؟

آیه ی بعد استشهادی قوی است بر اینکه آنچه اهمیت دارد تا ویژگی های بشر برگردد، نفس است و این نفس یک کالبد میخواهد. وقتی بلافاصله بعد از ان کل نفس لما علیها حافظ، آیات دقت میدهد به فلینظر الانسان مم خلق، برای دقت دادن به همین قضیه است که این نفسِ حفظ شده، نیاز به کالبد دارد. خلق من ماء دافق، از یک آب جهنده آفریده شده است. آبی که خوده آب هم چیزی نبود بلکه ترکیب شده بود از آب استخوان های سینه و کمر از مادر و پدر. آن خدایی که انسان را برای باراول با این ترکیب آفریده است، قدرت بازگرداندن انسان را دارد. به تعبیری، اگر نگران نفس انسانی: ان کل نفس ما علیها حافظ، و اگر نگران جسم انسانی: انه علی رجعه لقادر.

ادامه ی آیات، استشهاد آیه ی قبل را تکمیل میکند برای نتیجه ای مثل آیه ی انه علی رجعه لقادر.

یعنی اینها را دو تا فاز متفاوت و مجزا از هم نبینید. خدا میخواهد بگوید انسان دوباره باز خواهد گشت. حالا برای انسان این سوال پیش می آید که این انسان، یک نفس دارد و یک جسم؛ این دو چه خواهد شد؟ بعد خدا پاسخ می دهد که ان کل نفس ما علیها حافظ، انه علی رجعه لقادر.

خدا بر این کار تواناست. چه موقع؟ یوم تبلی السرائر. روزی که نهان ها آشکار میشود. چرا به این ویژگی دقت میدهد؟ چون آیات در فضایی سخن میگوید که خودش قبلا توجه داده به اینکه نفس انسان حفظ میشود. نهان های همان انسان هایی که همین امروز داره در این دنیا زندگی می کند اما روز دیگر، با بازگشتن نفس و جسمش، در صحنه ی محشر رجعت میکند.

فما له من قوه، اما در شرایطی که دیگر هیچ قدرتی برای خودش باقی نیست و یارای مقابله ندارد برای پوشانده نگه داشتن همان سرائر و مخفی کردن و حاشا کردن. و لا ناصر، و هیچ یاوری هم ندارد.

سیاق اول سوره طارق، در فاز بالاتری ذهن مخاطب را مشغول میکند.

اگر مخاطبان منکر معاد را سطح بندی بکنیم: گاهی باور مخاطب با اینکه این جسم زنده خواهد شد، نیازش زنده میشود. گاهی با حفظ نفسش.

مخاطب سیاق دوم هم از دو حال خارج نیستند: یا حرف این سیاق را باور میکنند و می پذیرند، و یا اگر نپذیرند و بخواهند به نیرنگی این سخنان را پس بزنند، یک نیرنگ بیشتر کارساز نیست: اینکه جدیت این سخنان را زیر سوال ببرند و خیلی راحت هم میتوانند این کار را انجام دهند. فقط با یک سوال: یعنی اینقدر مهمه که یه نفسی یه جایی حفظ میشه و بعد یه جسمی دوباره زنده میشود بعد این نفس و جسم با هم تلفیق میشن و برمیگردند و خدا میخواهد سوال و جواب کند و...؟ نه بابا! اینقدرها هم سخت نگیرید و فلسفی بافی نکنید!

لذا ادامه ی آیات که سیاق دوم باشد، در این فضا سخن میگوید:

وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ(11)

وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ(12)

إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ(13)

وَ مَا هُوَ بِالهَْزْلِ(14)

إِنهَُّمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا(15)

وَ أَكِيدُ كَيْدًا(16)

فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدَا(17)

کلام فصل: تببین کننده ی حق از باطل است. چه به شکل خبریه و چه انشاء (انشاء حق یعنی انشاء از سوی کسی که انشاءی او اثرگذار است. مثل انشاءی مولا بر بنده. خبر حق هم یعنی کسی در فضای موجود بوده و حالا از آن خبر میدهد و از همه هم باخبرتر است.)

کلام هزل: کلامی که مابه ازا ندارد و قابل تطبیق نیست.

آیات بعدی نشان میدهد هدف عده ای این بوده که سخن سیاق اول را هزل جلوه دهند.

(وقتی ضمایری مانند اِنّه در سوره های قرآن است، این ضمایر به کجا برمیگردد؟ آیا به همین چند آیه ی قبلی در همین سوره؟ یا به کل قرآن؟ جمع بین این دو قول: به کل قرآن برمیگردد اما نزدیکترین و بهترین مصداقش، همین چند آیه ی اخیر مطرح شده است)

آیا مردم این کلام را هزل میدانند یا عده ای میخواهند کلام را هزل جلوه دهند؟ بخش دوم صحیح است. انهم یکیدون کیدا. خودشان میدانند هزل نیست اما میخواهند کید بزنند.

گاهی قرآن میتواند ادعا کند که انه لقول فصل، یعنی من میگم فصله! اما گاهی با شاهدی وارد سخن میشود که فصل بودن کلام را اثبات بکند. یعنی میگوید:

و السماء ذات الرجع

و الارض ذات الصدع

آسمانی که خاصیت بازگرداندن دارد. آبی که تبخیر میشود و بالا میرود، در قالب ابر جمع و متراکم میشود و دوباره به زمین برمیگردد.

زمینی که دارای خاصیت شکافته شدن و باز شدن است. یعنی میشکافد و دانه هایی که در دل خود دارد، می رویاند. بستر را برای رویانیدن این دانه ها، باز نگه میدارد. و هرچه از دلش میروید، انسجامش را از بین نمی برد.

پس، دوباره استشهاد میکند به همان حقیقتی که از آن خبر میداد. السماء ذات الرجع، نشان میدهد که آسمان چیزی را نابود نمیکند، بلکه حفظ میکند و بعد برمیگرداند. زمین هم ذات الصدع است، یعنی آنچه در دل خودش نگه داشته را به شکل متعالی تر رویانده؛ پس برای خدا خلق و بازگرداندن و ایجاد حیات دوباره، کاری ندارد.

پس، کافیه به این چرخه ی حیات نگاه کنی: آب میره بالا، دوباره برمیگرداند و زمین میرویاند.

حالا اگر چنین خدایی خبر بدهد که انه علی رجعه لقادر، هزل و بیجا سخن گفته است!؟

دقت دادن به السماء ذات الرجع و الارض ذات الصدع، خیلی کلیدی است. چون ما اگر به عالم سرسری نگاه کنیم، متوجه این چرخه نمیشویم، چون برامون تکراری شده.

این سیستم، خیلی جای سوالش بیشتره تا اینجا خدا ادعا کنه که من دوباره خلق خواهم کرد. چون این سیستم دائم در حال تکراره.

بعد از این دو تا قسم، خدا یک جواب میدهد: انه لقول فصل، پس این است و جز این نیست که آنچه که گفتم، قول فصل است و جدا کننده ی حق از باطل. و ما هو بالهزل؛ این، خبر قرآن است. شوخی، نقطه ی مقابل جدی است.

گام دوم این است که خدا افشاگری کند که چه کسی این شبهه را درست کرده: انهم یکیدون کیدا، اگر می بینی که ادعا میکنند هزل است، اینطور نیست که واقعا اینگونه فکر کرده اند؛ بلکه دارند کید می کنند و آن هم چه کیدی! و الا این سخن خودش اقتضای اینکه هزل پنداشته شود، ندارد. و اکید کیدا، من هم کید میکنم.

کید آنها این است که قول فصل الهی را، هزل جلوه دهند.

کید خدا چیست؟ به پیامبر دستور میدهد: فمهل الکافرین، امهلهم رویدا. خدا قرار است الان کید کند، نه اینکه الان عذاب کند. کید کند یعنی چی؟ یعنی طرف را در خماری اینکه چه شد، نگه دارد؛ اینکه بر پایه ی ابهام آنها را استوار نگه دارد.

در این صحنه، کسی که باید دست و پا بزند، مخاطب است.

سخن اصلی در سیاق دوم: انه لقول فصل/و ما هو بالهزل

ارتباطش با سیاق قبل نشان میدهد که این سخن، برای تاکید بیشتر نسبت به سخن سیاق قبل بیان شده.

پس بین سیاق اول و دوم، سیاق اول مهم است چون سیاق دوم تاکید سیاق اول بود.

سخن سیاق اول هم این بود: ان کل نفس لما علیها حافظ/ انه علی رجعه لقادر

پس جهت هدایتی این است: ایجاد باور بازگشت برای انسان و تاکید بر جدیت سخن است

برای ورود چنین باوری در جامعه و زنده کردن آن،